

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و  
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین  
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و  
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

ان شاء الله خدای متعال در این لیالی گذشته‌ی قدر بهترین خیرات و سرانجام‌ها را برای  
همه ان شاء الله مقدر فرموده باشد و آن مقدرات معلقه و مشروطه به این‌که انسان  
حُسن عمل داشته باشد تا این‌که آن مقدر برای او فعلی بشود. ان شاء الله همه ما را هم  
موفق بدارد به این‌که آن شرائط و معلق علیه‌های آن مقدرات خیر را هم ان شاء الله  
موفق به انجام بشویم.

بحث در این بود که آیا استصحاب عدم جعل حرمت حاکم هست بر استصحاب بقاء  
مجعول یا نه؟ که خب بزرگانی قائل هستند به حکومت و منهم خود محقق خوئی قدس  
سره فی الاوانة الاخیره در فقه، اما عده‌ای هم مثل خود ایشان در دوره مصباح الاصول و  
ظاهراً بقیه تقریرات‌های اصولی اگرچه مراجعه نکردیم ولی اطمینان قوی‌ای هست به  
این‌که آن‌ها هم همین‌جور است. این است که حکومت ندارد. به خاطر این‌که این حرمت  
بقاء حرمت مجعول یا عدم حرمت، این اثر شرعی استصحاب عدم جعل زائد نیست.  
شرعاً مترتب بر او نیست بلکه این یک ترتب عقلی و تکوینی است. و در این موارد  
استصحاب مثبتات خودش را که نمی‌تواند اثبات بکند کما یأتی ان شاء الله فی محله،  
بنابراین حکومت ندارد و در عرض هم، استصحاب عدم جعل با استصحاب بقاء مجعول  
جاری است و این دوتا تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند.

عرض کردیم به این‌که آثار عقلی و مایترتب عقلاً دو قسم است. بعضی‌هایش مربوط به  
نظام تکلیف است. مثلاً شما خود استصحاب خود حکم، حالا اگر کسی استصحاب خود  
حکم را، این مشکل تعارض را حل کرد، از این ناحیه مشکل حل شد، آیا استصحاب خود  
حکم مشکل دارد که می‌گویند باید مستصحاب یا حکم شرعی باشد یا موضوع حکم شرعی  
باشد؟ با این‌که استصحاب خود حکم اثری که دارد یک اثر عقلی است و الا خود حکم که  
لولا آن اثر عقلی که وجوب امتثال باشد، لزوم امتثال باشد و گردن‌گیری و تنجز باشد،  
تنجز، امتثال، لزوم امتثال، همه این‌ها یک آثار عقلی است ولی این مال نظام تکلیف است  
و شارع از این نظام تکلیف استفاده می‌کند می‌آید حکم جعل می‌کند چون می‌داند چنین  
نظامی وجود دارد عقلاً یا عقلاً، خب از آن بهره‌برداری می‌کند عباد را، از این راه می‌آید  
و ادار می‌کند به انجام یک چیزهایی و ترک یک چیزهایی. این مربوط به نظام تکلیف است.  
حالا گاهی عبد علم پیدا می‌کند به این تکلیف، گاهی علم پیدا نمی‌کند. شارع می‌فرماید  
اگر یک ثقه معتمدی هم آمد به شما گفت، من می‌گویم این حرفش درست است و تو مثل  
آن جایی که علم داری الان بنا بگذار بر این‌که هست چنین چیزی تا چی بشود؟ تا همان  
اثری که وقتی علم پیدا می‌کنی، عقل تو می‌گوید، عقلاً می‌گویند که باید دنبال کنی حالا

هم دنبال کن. حالا یک جا هم می‌آید می‌فرماید که اماره قائم نشده، علم هم نداری ولی اگر قبلاً می‌دانستی من به تو می‌گویم بگو حالا هم هست که همان استصحاب است. چرا می‌گویم بگو حالا هست؟ برای خاطر این که همان نظام تکلیف درحقیقت پیاده بشود. چون آن نظام تکلیف موضوعش اعم است. از آن جایی که انسان احراز صد درصد بکند حکم مولا را یا احرازی بکند که مولا می‌گوید قبول دارم احراز است یا این که تعبد کند به این که آن هست این جا، یعنی موضوع این درک عقلی اعم است از این سه تا، در هر سه مورد عقل می‌گوید باید بچرخ و اگر استتکاف بکنی، این جا استحقاق عقوبت داری، مولا می‌تواند تو را مؤاخذه بکند. پس بنابراین آن حکم عقلی که مال نظام تکلیف است، نظام سامان بین مولا و عبید است، این ها اصل مثبت این جاها نیست که بگویم که این ها آثار عقلی است یا آثار تکوینی است، این ها آثار کذا است پس استصحاب به خاطر آن ها نمی‌شود جاری بشود. اصلاً قانون که مولا جعل می‌کند، همان طور که دیروز عرض کردم؛ قانون که جعل می‌کند، این تا مخاطب نباشد، تا مکلف نباشد، تا آن موضوع برای او محقق نشده باشد این اصلاً اثری بر او بار نیست. اثر وقتی است که مکلفی پیدا می‌شود و ... مثلاً مولا می‌فرماید که اگر گندم به این مقدار رسید زکات دارد. حالا اصلاً ممکن است آن زمانی که دارد جعل می‌کند اصلاً بالغی فرض کن وجود نداشته باشد یا اصلاً کسی صاحب، این مخاطبی که بشود به او تکلیف کرد نباشد یا اگر هست گندمی در کار نیست. ولی او می‌آید این قانون را جعل می‌کند. چرا؟ برای این که می‌داند یک روندی وجود دارد و این قانون به عملیات می‌انجامد. برای خاطر همین که بعد از این که این قانون را مخاطب فهمید بعد وقتی موضوع محقق شد تازه آن وجوب دفع زکات حالا این حکم محقق می‌شود. چون قبل از این فقط یک ملازمه‌ای کائن بود که اگر این موضوع محقق شد، اگر مخاطبی بود و این موضوع محقق چنین حکمی من دارم. فرضاً آن وقتی که همه این ها محقق می‌شود این حکم حالا از طرف شارع تحقق پیدا می‌کند که ما اسم آن را توی اصول یا فقه می‌گذاریم می‌گوییم فعلیت حکم. آن موقع است که حکم درحقیقت وجود پیدا می‌کند، فعلیت پیدا می‌کند. قبل از آن یک بیان ملازمه‌ای است کائن. خب بنابراین چون این ها مربوط به نظام تکلیف و سامان تکلیف هست از این جهت این ها مثبت نمی‌شود. پس بنابراین در مانحن فیه هم همین جور است. می‌گوییم استصحاب عدم جعل.... این نکته را هم توجه می‌کنیم که این تعبد چه به جایی که می‌انجامد به تکلیف چه می‌انجامد به عدم تکلیف، در هر دو درست است که بیاید تعبد کند. چون این ها همه مربوط به این است که این چیزی به دوش تو هست انجام بده یا به دوش تو نیست انجام نده، خب تعبد می‌کنم یا بگو نیست.

س: مثل شک در استطاعت ...

ج: بله؟

س: مثل شک در استطاعت مثلاً ...

ج: آره، دیگه او مستطیع نیست. پس بنابراین این جا چه استصحاب، همین جور که استصحاب تکلیف به خاطر این که تعبد می‌کند تا آن روند و آن نظام تکلیف تطبیق بشود استصحاب عدم جعل و عدم تکلیف هم و عدم قانون که من قانونی ندارم جعل می‌کند، تعبد می‌کند برای این که خیال عبد راحت باشد می‌گوید خب پس دیگه حالا او که نگفته که پس من هم راحت! و لعل محقق خوئی قدس سره حالا در فقه که عدول فرموده از فرمایشش در اصول در این جا، لعل نظر مبارکش به همین مطلب باشد. حالا یا چیز

دیگری، نمی‌دانیم. حالا آن‌که به عقل ما می‌رسد این است. لعل ایشان هم همین مطلب را خواسته بفرماید که هو المتين و الأقوی که این‌جا می‌شود این‌طوری گفت. حالا لولا اشکالاتی... این اشکال به این شکل قابل حل است و این باید علی‌دُکرمان باشد در همه جا که این جور اشکالات وقتی انجام می‌شود جوابش همین است. به همین نحو اشکال، به همین نحو پاسخ، اشکال در جریان استصحابات تعلیقی هم که آن‌جا هم شبیه یک اشکال معارضه‌ای بین استصحاب تعلیقی و استصحاب تنجیزی در آن‌جا گفته می‌شود. مثلاً شارع فرموده العنب اذا غلی مثلاً یحرم، حالا این عنب شد زیب، و ما نمی‌دانیم این زیب را آمدند غلیان پیدا کرد، این چه جوری است حکمش؟ حالا اگر این موضوع تصور داشته باشد، بعضی‌ها می‌گویند این تصور ندارد که زیب غلیان پیدا بکند. ولی حالا اگر گفتیم تصور دارد، حالا اگر خیلی خشک نشده باشد، زیب شده اما آن‌قدر هم خشک نشده، هنوز اوائل زیب شدنش باشد خب مثلاً لای برنج می‌گذارند یا نمی‌دانم پیاز داغ و فلان و این‌ها را رزقکم الله جميعاً و ایانا می‌کند، بعد این خب باد می‌کند و یک مقداری موادی که در آن هست کأته... می‌گویند همین غلیان آن ممکن است جوش بیاید و آن پوسته زیب هم شکافته بشود در اثر آن غلیانی که پیدا می‌کند. بله، یادم آمد که میرزای قمی رضوان‌الله علیه که من خیلی علاقه قلبی به میرزای قمی دارم در اثر علماً و عملاً ایشان واقعاً... ایشان هم قائل بوده به...، یعنی خیلی توی جواب‌هایی هم در استفتائاتش جواب می‌دهند خیلی دیپلماسی جواب می‌دهد. خیلی یعنی مثلاً می‌گوید من نمی‌خورم و به زن و بچه‌ام هم نمی‌دهم. به آن‌ها هم... بعد می‌گویند صاحب ریاض قائل بوده به این‌که اشکال ندارد. این‌ها معاصر بودند. هر دو تلامذه وحید بهبهانی هستند و بحرالعلوم. دعوت بوده، میرزا یک سفری مشرف شده بوده نجف و این‌ها، صاحب ریاض دعوت می‌کند و می‌دانسته فتوای ایشان این است. حالا شوخی می‌خواسته بکند با او، هر چی، خلاصه آن برنج و همین بوده که میرزا استنکاف می‌کند از خوردن.

خب این‌جا گفته می‌شود وقتی این زیب شد ما دوتا استصحاب داریم. می‌گوییم، اشاره می‌کنیم به همین زیب؛ می‌گوییم این «کان اذا غلی یحرم»، الان هم آیا این جوری است که این حالش یک خرده عوض شده؟ عینیتش محفوظ است. این استحاله نشده، انقلاب نشده، می‌گوییم همین! همین زیب دو هفته پیش «کان اذا غلی یحرم»، خب یک استصحاب تعلیقی این‌جا داریم. یک استصحاب حلیّت هم داریم بعد از غلیان، آن‌وقتی که هنوز غلیان پیدا نکرده بود حلال بود دیگه، آن دیگه تعلیقی نیست. قبل از این‌که این کشمش را بگذارند لای برنج و آن حالت را پیدا بکند حلال بود. استصحاب تنجیزی حلیّت با این استصحاب تعلیقی، گفتند این‌ها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند.

شیخ اعظم قدس سره جواب داده، فرموده استصحاب تعلیقیه حاکم است بر این استصحاب تنجیزی، چون ما الان نمی‌دانیم این حلال است یا نه؟ نمی‌دانیم آن قانون هست یا نیست. اگر آن قانون را بدانیم که خب معلوم است دیگه، آن‌جا به آقای خوئی اشکال فرمودند، به شیخ و به این مطلب که این شما می‌خواهید با این استصحاب تعلیقی چکار کنید؟ می‌خواهید وقتی غلیان پیدا کرد می‌خواهید بگویید حرام است، این اثر عقلی آن است. پس آن استصحاب تعلیقی این‌جا جاری نمی‌شود تا شما بگویید حاکم است. خب آن‌جا هم خدمت محقق خوئی همین جواب داده می‌شود که خب شارع خودش یک قضیه‌ی شرطیه گفته، گفته «اذا غلی یحرم» حالا هم به من می‌گوید من تو را متعبدت می‌کنم به همان قانونی که دارم. یعنی چی من را تعبد می‌کند؟ یعنی این‌که همان جوری که توضیح دادیم یعنی این در نظام تکلیف بین من و تو قرار می‌گیرد دیگر، اگر خودت علم پیدا می‌کردی چه جور بود؟ بیّنه بود یعنی خبر واحدی بر آن قائم شد و خبر قائم معتبر بر آن

قائم شده بود چه جور بود؟ حالا هم به تو می‌گویم من تعبد می‌کنم تو را همین. این‌ها را ما نباید اشکال بکنیم به این‌که این اثر عقلی است و مثبت می‌شود و چاره‌ای نیست، این مقام با آن مقام این‌ها همه به این شکل قابل تصویر هست.

س: امکان تصویر بین دو مقام که هست ...

ج: بله؟

س: می‌گویم فرق می‌کند دو مقام، امکان تصویر دارد ....

ج: عین هم که نیستند ولی می‌خواهیم بگویم که ...

س: چون این‌جا نفی قانون است آن‌جا اثبات قانون است...

ج: بله از این جهت هست.

خب این به خدمت شما عرض شود که آخرین اشکالی که....

س: حاج آقا ببخشید مصباح یک اشکال همین که می‌فرمایید هست که آثار تکوینی؟؟؟ بعد می‌گوید بل هو عینه حقیقتاً، ایشان کأنّ این‌جا دارد بالاتر می‌رود می‌گوید یعنی اصلاً این‌که این اثر و لازم و ملزوماً را می‌گوید «عینه حقیقتاً و لا مغایرة بینهما» حالا آن را ایشان جواب دادند اصلاً می‌گوید این‌جا بحث ترتب را قبول نمی‌کند، ایشان می‌گوید دوتا در یک مقام است، عین هم هستند یعنی دو طرف ضد هم هستند این دوتا. اگر گفتی جعل است بقاء مجعول است پس او نیست عدم جعلی نیست، اگر عدم جعل را بگویی هست این نیست. یعنی این با بعدش کار را دارد سخت‌تر می‌کند ...

ج: آره، ای کاش این بل را نگفته بودند. کلام را بر اساس حالا همان مطلب عرفی چیزی طرح فرمودند حالا این آخر یک مطلب این‌جوری فرمودند که استصحاب عدم جعل حرمت، عدم جعل حرمت «بل هو عینه» عین عدم حرمت است «و لا مغایرة بینهما الا نظیر المغایرة بین الماهية و الوجود» ماهیت و وجود مغایرت آن‌چه جوری است که این‌جا هم شما می‌گویید عین آن‌جا است، نظیر آن‌جا است؟ مغایرت بین ماهیت و وجود ....

س: اعتباری است ...

ج: بله؟

س: اعتباری است، فقط ....

ج: نه اعتباری نیست...

س: چرا دیگر، ماهیت که اعتباری است یک چیز بیشتر ندارد آن هم وجود است. این‌که من انسان با وجود شما تغایر می‌بینی می‌گویی «الانسان موجود» در حالی که یک چیز عین بیشتر نداریم و تغایر در حمل ایجاد می‌کنید به لحاظ «الانسان موجود» ما یک چیزی بیشتر نداریم و آن هم وجود است، تغایری که بین ماهیت انسان با وجود انسان می‌بینید اعتباری است چون می‌خواهید بگویید این‌جا هم شما استصحاب را دارید می‌گویید اعتباری است. درواقع یک چیز بیشتر نداریم یا این هست لازمه‌ی وجود بقاء مجعول این است که او

نیست که اعتبار می‌کنیم کأنّ، کأنّ این‌جا یک چیزی بیشتر که نداریم که، یا این جعل هست یا ضد آن است، اگر این است ضد آن نیست آن می‌شود اعتباریت آن عدم ضد، اگر عدم است وجود آن یکی دوباره می‌شود اعتباریت این. چیزی که من فهمیدم این است یعنی کأنّ آن اعتباریتی که در این‌جا است ...

ج: حالا فهم شما برای شما محترم است ولی در ماهیت و وجود درحقیقت می‌گویند ماهیت همان حدّ وجود است و درستش هم شما می‌گویید «الانسان موجود» این ناتمام است، حقیقتش این است که «الموجود انسان» بنابر اصالة الوجود، آن‌که در متن خارج هست تأصل هست وجود است. اما این موجود یک حدی دارد، مثل این‌که به او گفت آب می‌ریزد این‌جا یک شکلی پیدا می‌کند، آن شکل هم مال همین است دیگر، یک چیز جدایی که از آن نیست. این وجودی که خدای متعال خلق می‌کند این‌که حساس است، نمی‌دانم اراده دارد، چی دارد فلان دارد که این یک موجود کذا این‌ها این همان حدود این است، شبیه همین که عرض کردم شما یک آب می‌ریزی روی زمین خب این یک شکلی پیدا می‌کند، این همراهش آب است دیگر چیز دیگری که نیست، آن حدودش هم خارج از او که نیست عین هم او که نیست عین همان است. حالا این‌جا این‌جوری است یا این‌که نه این‌جا این‌جوری نیست، این‌جا یک قانون است. ما یک قانون داریم جعل ملازمه است، می‌گوییم «إذا طلعت الشمس فالنهار موجود» ما این واقعیت را داریم ملازمه بین این دوتا را می‌گوییم، قرار می‌دهیم، جعل می‌کنیم. بعد وقتی که شمس طالع شد قهراً در اثر آن ملازمه‌ای که هست نهار موجود می‌شود. این وجود نهار عین آن جعل ملازمه‌ی ما نیست، این مستنتج از آن است، این لازمه‌ی آن است نه عین آن باشد. این‌جا قانون و فعلیت پیدا کردن قانون درواقع همین است که شما می‌گویید که «الخمر حرام» وقتی می‌گویید «الخمر حرام» یعنی «ان وجد شيء و كان خمرًا» این حرام است یعنی این اعتبار من به او تعلق می‌گیرد، قانون مفادش این است. حالا خمری در خارج موجود شد چون شما آن حرف را، ملازمه را گفتید پس یک حرمتی از شما ی مولا به این تعلق می‌گیرد. بنابراین همان حرفی که قبل زدند حالا آن آخر آمدند یک فرمایشی این‌جوری فرمودند عرض می‌کنم که اگر نفرموده بودند بهتر بود.

خب این مطلبی که راجع به این مطلب ایشان فرموده بودند. آخرین اشکالی که ایشان طرح می‌فرمایند و جواب می‌دهند فرمایش مرحوم آقای نائینی قدس سره است. که آقای نائینی هم فرموده آقا این‌جا اصلاً استصحاب عدم جعل زائد اصلاً جاری نیست تا بخواهد با این معارضه بکند، فقط استصحاب بقاء مجعول جاری است، آن اصلاً جاری نیست. چرا؟ فرموده برای این‌که اثر عملی‌ای بر این وجود ندارد که. ایشان فرموده جعل عبارت است از انشاء حکم؛ نفس انشاء چه اثری بر آن مترتب است؟ آن‌جا نه بعث است نه زجر است نه اطاعت است نه عصیان است هیچ. الان مثلاً «صلّ عند الزوال» ما داریم، ولی این «صلّ عند الزوال» الان چه اثری بر آن مترتب است؟ نه اطاعتی دارد نه عصیانی دارد الان، قبل الزوال هیچی ندارد، نه بعثی دارد، چه کسی را برمی‌انگیزاند به این‌که بلند شو نماز بخوان؟ پس بنابراین جعل که همان انشاء الحكم است این لا اثر له، چون لا اثر له پس استصحاب آن لغو است، جاری نمی‌شود، شارع بیاید تعبد به یک چیزی بکند که اثر ندارد. پس استصحاب جعل و عدم جعل هیچ‌کدام این‌جا جاری نمی‌شود.

«ما ذكره المحقق النائيني رحمه الله و هو أن استصحاب عدم الجعل غير جارٍ في نفسه، لعدم ترتب الأثر العملي عليه، لأن الجعل عبارة عن إنشاء الحكم في مقام التشريع و الأحكام الإنشائية لا ترتب عليها الآثار الشرعية، بل و لا الآثار العقلية من وجوب الإطاعة و

حرمة المعصية مع العلم بها فضلاً عن التعبد بها بالاستصحاب» اگر یقین به آن داشته باشی فایده‌ای ندارد اثری بر آن ندارد تا حالا چه برسد به این که بخواهد با استصحاب و تعبد درستش کنی. «فانه إذا علمنا بأن الشارع جعل وجوب الزكاة على مالك النصاب، لا يترتب على هذا الجعل أثر ما لم تتحقق ملكية في الخارج. و عليه فلا يترتب الأثر العملي على استصحاب عدم الجعل، فلا مجال لجريانه.» خب این فرمایش محقق نائینی قدس سره است.

محقق خوئی حاصل جوابی که می‌فرمایند به استاد این است که ما همان حرفی که در واجب مشروط تحقیق کردیم و گفتیم این‌جا خدمت محقق نائینی عرض می‌کنیم و آن این است که این که شما می‌گویید که انشاء اثر ندارد این قابل تصدیق نیست. در واجب مشروط گفته شده است که وزان واجب مشروط مثل وزان تصور است؛ شما الان می‌توانید یک چیز حالی را تصور کنید می‌توانید یک چیز استقبالی را تصور کنید. الان تصور می‌کنید قیامت را، بهشت را، جهنم را، الان تصور می‌کنید؛ ممکن است یک چیز حالی را تصور کنیم این روشن بودن این چراغ را مثلاً، الان روز دوشنبه بودن را. در واجبات مشروطی که می‌گوید «إذا زالت الشمس فالصلاة واجبة» خب قبل از زوال چکار می‌کند؟ می‌توانیم تصور، همین‌طور که می‌توانیم وجوب نماز را تصور کنیم می‌توانیم اعتبار کنیم. برای آن زمان، برای آن زمانی که آن شرط محقق می‌شود اعتبار می‌کنیم؛ خب بعد وقتی ما اعتبار کردیم آن زمان رسید موضوع محقق شد آن شرط محقق شد خب تکلیف حالا منجز می‌شود و گردن‌گیرمان می‌شود باید امثال بکنیم. پس برای این که آن تکلیف گردن‌گیر ما بشود ما دو چیز لازم داریم، یک: موضوع محقق بشود، دو: اگر این کار را مولا نکرده بود، این اعتبار را نکرده بود چی می‌شد؟ اگر نگفته بود «إذا زالت الشمس فالصلاة واجبة» اگر نگفته بود این اعتبار را نکرده بود خب زوال هم شد من هم هستم فلان، هیچ نمازی واجب نمی‌شود. پس هر دو آن لازم است که باشد تا این که فعلیت پیدا بکند حکم و تحقق پیدا بکند و تنجز پیدا بکند و باعثیت پیدا بکند در اوامر، زاجریت پیدا کند در نواهی. و این اثر مهمی است دیگر این این‌جا. حالا بنابراین همان‌جور که استصحاب بقاء حکم به ضمیمه وجود موضوع اثر پیدا می‌کند استصحاب عدم حکم هم همین‌طور. می‌گفتیم هر جا استصحاب وجودی اثر دارد عدم‌اش هم همان‌جور است، می‌تواند تعبد به عدم بکند بگوید این نیست. پس بنابراین به این شکل جواب دادند که این که شما می‌گویید اثر ندارد تعجب‌آور است که می‌گویید اثر ندارد! مگر اگر این جعل نباشد، این انشاء نباشد مگر می‌شود؟ بله، ولی اعتبار کردن، انشاء کردن توقف ندارد بر این که موضوع باشد. چون گفتیم وزان انشاء وزان تصور است. پس بنابراین فرمایش آقای نائینی هم تمام نیست. خب این‌جا ما یک گریزی بزنیم به قبل که این‌جا که شما می‌فرمایید، همین‌جا که تصدیق دارید می‌فرمایید که انشاء این اعتبار استصحاب جعل را می‌کنیم، موضوع هم که موجود است اثر بار می‌شود اثر داریم، این با حرف قبلی چه‌جور، این اثر اثر عقلی است یا اثر چی هست؟ این اثری که می‌گویید مترتب می‌شود چه اثری است؟ غیر از همان است که این همان نظام تکلیف است و... خب همان است دیگر، خب آن‌جا هم همین حرف را بزنید دیگر. و این‌جا توی جواب آقای نائینی این‌جوری جواب می‌فرمایید خب این حرف آن‌جا هم می‌آید، پس استصحاب عدم تکلیف یا عدم جعل زائد می‌تواند حاکم باشد و توی جریان آن اشکالی ندارد.

خب ما این‌جا دوتا حرف دیگری تقریباً می‌خواهیم بزنیم، یکی از شیخنا الاستاد مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری قدس سره است و یکی از شهید صدر قدس سره و دیگر این بحث ان شاء الله تمام می‌کنیم دیگر، بیش از این لازم نیست در آن معطل بشویم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.